

امریکائیه‌ها چگونه زندگی میکنند؟

شب جمعه ششم شهریور بنا بدعوت انجمن روابط ایران و امریکا آقای عباس مسعودی نماینده مجلس شورای ملی و مدیر روزنامه اطلاعات در باغ فردوس راجع بچگونگی زندگی اجتماعی در امریکا سخن رانی نمودند که در زیر بچاپ آن مبادرت میشود.

قبل از سخن رانی ایشان آقای دکتر صدیق جلسه سخن رانی را بایبان جامعی افتتاح نمودند و سپس آقای مسعودی اظهار داشتند:

« خانمها و آقایان محترم :

اجازه میخواهم قبل از شروع بمطلب از انجمن روابط ایران و امریکا که مساعی شایبانی در راه شناسائی دو کشور ایران و امریکا به یکدیگر مبذول میدارد و همچنین از حضار محترم که قدم رنجه فرموده و برای شنیدن عرایض بنده نشریف فرما شده‌اند تشکر کنم. بعقیده بنده این انجمن میتواند از این راه خدمات گرانبهایی در راه توسعه و تشیید روابط معنوی دو کشور انجام دهد و میتواند ایران را بامریکائیه‌ها خوب بشناساند و توجه محافل فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی امریکارا بایران جلب نماید تا بیابند و ایران ما را از نزدیک به بینند و از تاریخ و تمدن و آثار باستانی این کشور که روزگار درازی بر قسمتی از کره حکومت میکرده و عظمت و جلال و موقعیت ممتازی داشته است آگاه شوند.

رتال جامع علوم انسانی

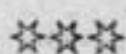
اگر ارتباط و آمیزش ما با امریکائیه‌ها زیاد شد شك نیست که اثرات مفیدی در بر خواهد داشت و من امیدوارم بر اثر مساعی و مجاهدات انجمن ایران و امریکا باب مرارده بین این دو ملت زیاد شود.

من از نزدیک میدیدم که بسیاری از امریکائیه‌ها اظهار علاقه میکردند بایران بیابند و این کشور کهن سال تاریخی را به بینند و آثار قدیم آنرا تماشا کنند.

امانتها اظهار علاقه آنها کافی نیست. باید راهنمایی کرده تسهیلات برای آمدن آنها قائل شد و تبلیغ کرد و نشان داد؛ والا اگر سازمانی در کشور وجود نداشته باشد که

امریکائیا چگونه زندگی میکنند؟

چنین مسافرینی که فقط قصد دیدن ایران و آثار باستانی آنرا دارند راهنمایی و هدایت کند نه فقط تأثیر خوبی بدست نخواهد آمد بلکه نتیجه معکوس حاصل خواهد شد. خوشبختانه تا کنون امریکائیهائی که بایران مسافرت کرده اند از ایران راضی و دلخوش بازگشته اند و من کسی را ندیده ام که ولو مدت کوتاهی در ایران توقف کرده باشد و باز آرزوی آمدن بایران را نداشته باشد.



حالا شروع میکنیم بیبحث و گفتگوی خود در خصوص چگونگی و زندگی اجتماعی در امریکا، بیائیم و ببینیم يك خانواده در امریکا چگونه زندگی میکند؟

اینجا ما میائیم زندگی يك زن و مرد امریکائی را پس از زناشویی که میروند تشکیل خانواده بدهند در نظر مجسم میکنیم. این زن و مرد حتماً دو جوانی هستند که در کالج یا او نیورسته باهم طرح آشنائی ریخته و قرار ازدواج خود را از مدرسه باهم گذاشته اند. غالب زناشوییها از آشنائی در مدرسه صورت میگیرد و چگونگی آن مفصل است که از بحث امروزی ما خارج میباشد.

فرض میگیریم این دختر و پسر جوان یکی از خانواده های ثروتمند و دیگری از خانواده کم بضاعت امریکاست. بیرواضح است که ثروت یکی و بی بضاعتی دیگری هیچ تأثیری در اصول زناشویی آنها ندارد زیرا این دو جوان هر دو در او ان جوانی بی چیز میباشند و پدر و مادر هیچیک کمکی بزنگانی آنها نمیکند.

این دختر و پسر از مدرسه شروع بکار کردن میکنند. هر کدام ساعات فراغت از درس را دنبال کار کردن میروند کار هم برای آنها هیچ فرق نمیکند هر کاری که از آن نمر و نتیجه عاید شود انتخاب میکنند اعم از اینکه در کارخانه کار کنند و یا در رستوران پیشخدمتی نمایند یا ظرف شویی رستورانی را برعهده گیرند برای آنها که کار کردن را افتخار و بیکاری را تنگ میدانند نوع کار فرق نمیکند.

ازین جا یعنی از مدرسه کار کردن و پول درآوردن را شروع میکنند. مخارج تفریح و گردش خود را که هنگام تحصیل پدران و مادران آنها نمیپردازند از این راه بدست میآورند

و ضمناً برای اندوخته خود تدارك میکنند و همینکه ازدواج کردند خانه پدری خود را ترك میکنند و دنبال کار خود میروند. فرق نمیکند اگر جوانی که از سن ازدواج گذشت و نخواست زن بگیرد یا باید خانه پدری خود را ترك نماید یا باید در مخارج خانه سهم خویش را بپردازد.

هیچوقت نباید تنبل بخرج زحمتکش ارتزاق کند.

خلاصه این خانم و آقا یا عروس و داماد پس از اتمام تحصیل و زناشویی با دست خالی شالوده زندگی خود را می ریزند باین ترتیب که هر دو داخل کار میشوند در هر رشته و فنی که بهتر عایدات بدست آورند البته رشته که خود تخصص پیدا کرده اند مقدم می شمارند ولی اگر کار در آن رشته فرضاً پیدا نشد معطل و بیکار نمیمانند. هرکاری بدستشان آمد شروع میکنند زیرا ارزش دستمزد کار در امریکا یکسان و يك نواخت معین شده با مختصری کم و زیاد.

مثلاً باغبانی که علفها را می چیند و باغ را آب میدهد یا کارگری که در رستوران است یا مستخدمی که در اداره کار میکند همه در حدود ساعتی يك دلار تا يك دلار و نیم حقوق میگیرند تفاوت فاحشی در حقوق نیست مگر کارهای فنی و تخصصی که بنسبت ارزش آن حقوق میگیرند، بنا بر این بطور کلی حقوقها يك نواخت است باینجهت فلان جوان تحصیل کرده ای که دکترای خود را گذرانیده اگر در رشته خود کار پیدا نکرد معطل نمیشود لباس کارگری را می پوشد و پشت دستگاه تراش فلز یا کوره انجام وظیفه میکند. عروس خانم هم از همان روز اول عروسی داخل کار میشود زیرا مبنای زندگیشان بر این است که باید کار بکنند و نان در آورند و اگر کار نکنند شب شام ندارند. کار کردن زنها در امریکا مثل کار کردن زنها در ایران نیست.

در کشور ما مثل این است که خانمها خلق شده اند برای ماشین نویسی در هر اداره و وزارتخانه ای سرکنید چندین خانم ماشین نویس می بینید و حال آنکه در همه کشورهای دنیا چه اروپا و چه امریکا زن ها دوش بدوش مردها کار میکنند. فروشندگی حسابداری پیشخدمتی، روزنامه فروشی و هرکاری که مردها میکنند زن ها هم برعهده میگیرند یا اضافه

امریکائیا چگونه زندگی میکنند؟

اینکه کارهای حسابداری و کارهای دفترداری و کارهایی که حوصله بیشتر لازم دارد بزن بیشتر رجوع میشود. مردها در عوض در کارخانجات بیشتر از زنها کار میکنند و نسبت زن بامرد در کارخانجات و معادن و کارهای سخت و زمخت خیلی کم است. حالا بر میگردیم بمطلب خودمان: این عروس و داماد ساعت شش صبح از خواب بلند میشوند. خانه اجاره آنها بنسبت حقوقی که دارند خیلی محقر است. اسباب مختصری خریداری کرده اند که با قسط ماهیانه از درآمد خود میپردازند.

صبحانه خودشان را با کمک یکدیگر تهیه میکنند و روی میز میگذارند و باشعف و مسرت صبحانه را میخورند و چون هنوز وضعیت آنها اجازه تهیه اتومبیل نداده است هر کدام خط اتوبوس یا تراموای را میگیرند و سرکار خود میروند این زن و شوهر همدیگر را نمی بینند تا عصر.

لابد خواهید فرمود ناهار چه میکنند.

امریکائیا اصولا بناهار زیاد اهمیت نمیگذارند و معتقدند که با شکم پر نمیشود کار کرد و چون روز را برای کار معین کرده اند و کار هم یکسره میکنند از اینجهت بطور عموم ناهار را خیلی ساده میخورند يك يادوساندو بیج گوشت یا پنیر یا تخم مرغ میگیرند و يك گیلان شیر هم سرمیکشند و دوباره سرکار خود بر میگردند. ناهار خانه هم در امریکا لانعد و لانحصی هر چه بخواهید فراوان است از همه رقم، ایستاده نشسته، رستورانها تیکه هر کس باید خودش غذای خود را انتخاب کند و در سینی چوبی بگذارد و روی میز بچیند و در حقیقت کار خودش را بدون پیشخدمت خودش بکند. رستوران هائی هم هست که پیشخدمت دارد. رستورانهای بسیار شیک هم هست و این قضیه بستگی تام باجیب دارد. چقدر میخواهید برای ناهار خرج کنید؟ از پنجاه سنت تا پنج دلار میتواند ناهار بخورید ولی نکته مهم و قابل توجه اینست که مواد غذایی در همه این رستورانها یا ناهار خانهها یکسان است. تمام مواد غذایی کنترل شده و مطابق اصول صحی تدارك شده و همه جا تازه و نظیف از یخچال بیرون میآورند و بشما میدهند و این خصوصیت غیر از امریکا در سایر کشورها وجود ندارد که در تمام نقاط کشور بکنوع مواد غذایی در دسترس عموم گذارده شود.

از مطلب دور نشویم گفتیم این عروس و داماد تاعصر یکدیگر را نمی بینند.

خانم ساعت کمتری را برای کار قبول میکند تا بتواند بکارهای خانه هم رسیدگی کند یکی دو ساعت زودتر بخانه اش بر میگردد، بنظافت و کارهای خانه میپردازد و در حدود ساعت شش مشغول آشپزی میشود و ساعت شش و نیم با شوهرش پشت میز کنار آشپزخانه شام میخورند و ساعتی بعد برای گردش و تفریح بیرون میروند. هفته يك شب سینما میروند. بقیه شب ها هم پشت شیشه های مغازه اجناس تازه وارد را تماشا میکنند و بخود وعده میدهند که اگر پول پیدا کردند خریداری نمایند یا دید و بازدیدهای خصوصی میکنند و ساعت ده و یازده با روح پر نشاط و قوای تجدید شده بخانه بر میگردند.

این زن و شوهر باعلاقه و صمیمیتی دست یکدیگر را میگیرند و پیش میروند و هر روز برانداخته خود میافزایند و همینکه دوسه هزار دولاری ذخیره کردند در صدد تهیه خانه بر میآیند. در آنجا بانکها و مؤسسات رهنی برای خرید خانه خیلی کمک میکنند بیش از صدی چهار و چهار و نیم نزول نمیگیرند بعلاوه تا دو ثلث اصل قیمت خانه را هم قبول میکنند و میپردازند.

یعنی يك خانه که ۹ هزار دلار ارزش داشته باشد شش هزار دلار و بلکه بیشتر قرض میدهند و در مدت طولانی در یافت میکنند، برای خرید ائانه و مایحتاج زندگی هم تسهیلات بسیار وجود دارد.

حالا این زن و شوهر صاحب خانه شده اند. خیلی ذوق میکنند که صاحبخانه شده اند زیرا با کار کردن و زحمت کشیدن و مشقت پول در آورده اند و خانه خریده اند. این زن و شوهر باین کیفیت و در سایه سعی و عمل خود پیش میروند و ترقی آنها بسته بنوع کار آنهاست که اگر ابتکاری در آن وجود داشته باشد و عایداتی بیشتر بدست آید زودتر و الا دیرتر ترقی میکنند و بهر حال همه در يك خط و آن حرکت بجلو پیش میروند خواه عایداتشان خیلی خوب باشد یا معتدل و یا کم، زیرا در همه حال وضعیت زندگی خود را طوری تنظیم میکنند که حساب و کتابشان مرتب باشد و خرج کمتر از دخل باشد.

امریکائیا چگونه زندگی میکنند؟

در دفترچه حساب ماهیانه آن ها اول پرداخت قیمت خانه نوشته شده بعد هزینه خوراک و پوشاک خود را طوری ترتیب میدهند که بتوانند در بانک پس اندازی داشته باشند و اگر بتوانند برای ماهی چهار شب سینما هم قیمت بلیط ها را کنار میگذارند و در همه حال از اندوخته و صرفه جوئی خود داری نمیکنند و هر فرد امریکائی در بانک نسبت قدرت مالی خود پول دارد.

اگر می بینید امریکا امروز دارای چنین قدرت و عظمت شده سببش همین است که جوان ها اعم از زن یا مرد از اولی که پا بمرحله اجتماع میگذارند هیچ تکیه گاهی جز بازوی خود در برابر خویش نمی بینند. ثروت خانوادگی برای آنها کمترین اثر و نتیجه نمیدهد. بحکم اجبار و بحکم طرز تربیت در دامان مادر و تربیت خانوادگی و تربیت در مدرسه تن بکار میدهند و ایجاد ثروت میکنند.

بدیهی است هر کشوری روی سعی و جدیت افرادش ترقی و عظمت پیدا میکند و الا اگر بنا باشد در کشوری نصف مردمش زحمت بکشند و کار بکنند و نصف دیگر در ناز و نعمت و فراوانی از دسترنج آنها زندگی نمایند نتیجه اش همین میشود که می بینیم: در هیچ کجای عالم دیده نمیشود که يك نفر ضامن روزی عده زیادی باشد بلکه هر کس باید خودش کار بکند و نان در آورد و کل بر دیگری نباشد.

از شما انصاف میخواهم اگر تالار امریکا هم مثل ایران بنا بود پدر و مادر خرج اولاد خود را مادام العمر بدهند و در نتیجه افرادی تنبل و بیکاره و متکی بشروت و دارائی پدر خود بار آید آیا ميتوانست در جنگ بزرگ اخير اينگونه کامياب و موفق بيرون آيد؟

شما اين موضوع را که امشب مثل آوردم کوچک نپنداريد من عقیده و ایمان امریکائی را که میگوید هیچوقت نباید تنبل بخرج زحمتکش ارتزاق کند از نظر دور نداريد و راستی همین طور است. در امریکا يك سنت پول مفت بکس داده نمیشود. اگر کسیکه بازوی کار داشته باشد و تنبلی را شعار خود ساخته باشد از گرسنگی جان بدهد کسی حاضر نیست دیناری باو کمک نماید و چنین گرسنه را از مرگ نجات دهد.

شما بازرسی کنید که در آمریکا گدا پیدا نمیشود و اگر گدا یعنی کسی که عاجز از کار باشد یافت شود در هر شهر از عدد انگشتان کمتر است. همه کس کار میکنند. اشخاص بی دست و پا و اشخاص ناقص الاعضاء همه کار میکنند. برای هر کس هم بفرخور حالش کار پیدا میشود.

مکرر در سر خیابان ها اشخاص مفلوج را دیدم که در سه چرخه خود نشسته و روزنامه فروشی میکردند.

من یکسال و یک ماه در سفر دوم خود آمریکا بودم که یکسال تمام آنرا در ایالت کالیفرنیا در شهر لوس آنجلس بسر میبردیم و هر قدر بیشتر در زندگی اجتماعی مردم آمریکا مطالعه کردم بیشتر باین حقیقت پی بردم که ملت آمریکا از هیچ چیز بیشتر از کار لذت نمیبرد. هیچ لذتی برای امریکائی بیشتر از ثمر دادن و ثمر گرفتن نیست و خلاصه اینکه امریکائی معتقد است که زندگی توأم با کار و تحصیل ثروت لذت بخش است و امریکائی اگر کار نکند دیوانه میشود. شاید شما اغراق تصور کنید ولی یقین داشته باشید که حقیقت است.

چطور!

مثلاً فرض بگیرید یک جوان یا مرد سالخورده که از طفولیت عادت بکار کرده و کار کردن خمیره ذاتی او شده یک هفته بیکار در زمانه بماند چه باو خواهد گذشت؟ اما بشرطی که بکارهای خانه پردازد زیرا همینکه احساس بیکاری در خانه میکنند فوراً مشغول بیل زدن باغچه ها، گل کاری، آب دادن چمن ها، نقاشی داخل خانه، تعمیرات خرابی ها، نظافت و هر کاری که در خانه باشد بدون مراجعه به بنا و عمه و نجار و نقاش خودشان روزهای تعطیل و در مواقع بیکاری انجام میدهند. حالا فرض بگیریم یک امریکائی هیچیک از این کارها را نداشته باشد و از صبح تا شام در اطاق خود بماند و نخواهد در دیوار را تماشا کند. چون بیکار دیگری در خانه پیدا نمیکند که لا اقل ساعتی با او حرف بزند در اینصورت پس از دو سه روز بیکاری او را چه جور خواهید یافت؟

در لوس آنجلس خانه برای اجاره کم پیدا میشود. در همه آمریکا همین جور است

امریکائیه‌ها چگونه زندگی میکنند؟

يك زن و شوهر از دوستان ایرانی ما که اکنون هم در لوس آنجلس زندگی میکنند دنبال خانه می‌گشتند بالاخره در روزنامه اعلان کردند و يك زن و شوهر پیر و ثروتمندی که قصد داشتند برای ششماه زمستان بفاریدا بروند قبول کردند که خانه مجلل خود را با اناثیه اختیار دوستان ایرانی ما بگذارند.

خانه بسیار عالی بود و اناثیه این خانه فوق العاده ذی قیمت و گرانبها و این زن و شوهر پیر دختری بیخ ریش و کیسشان در خانه مانده بود که شصت سال از عمر شریفشان می‌گذشت. با دوستان ایرانی ما شرط کردند که يك اطاق در این خانه در اختیار دخترشان گذاشته شود. آنها قبول کردند. چون خانه بزرگ بود. طبقه فوقانی آنرا هم علیحده اجاره داده بودند. بعلاوه دو خانه بزرگ دیگر در همان نزدیکی متعلق بآن پیرزن و پیرمردی که در سن هشتاد و پنج سالگی اتومبیل خود را سوار شده و برای گردش سه هزار و پانصد میل از لوس آنجلس دور می‌شدند بود.

شما تصور میکنید که خرج این دختر شصت ساله را پدر و مادر پیر ثروتمندش میدادند، خیر این دختر خانم شصت ساله در مغازه بزرگ (می کمپانی) در لوس آنجلس فروشنده بود و ماهی دو بیست و چهار دلار حقوق میگرفت.

این دختر خانم شصت ساله کار میکرد از دو لحاظ یکی اینکه نمیتوانست در خانه بیکار بماند و دیگر اینکه ایمان و اعتقاد او این است که نباید تنبل بخرج زحمتکش ارتزاق نماید. بدیهی است چندسالی نمیگذرد که همین خانم مالك تمام دارائی و ثروت پدر و مادر پیرش میشود و در آن وقت باز معلوم نیست که کار نکند زیرا او کار را دوست دارد و از بیکاری بیزار است. بنا بر این مادام که در خود قوه و قدرت کار کردن سراغ دارد حتماً کار میکند.

یقین دارم الان این فکر برای همه پیدا شده است که پیش خود می‌گوئید پس فائده این ثروتها و ذخیره‌ها چیست؟

بعقیده بنده در این باره نمیتوان زود قضاوت کرد و امریکائیه‌ها را محکوم نمود زیرا وقتی از دریچه چشم يك امریکائی نگاه کنیم می‌بینیم او عقیده مند است که باید

ثروت بدست آورد و ثروت است که موجب سعادت و رفاه و ترقی ملت و کشور میشود. او برای تنها خودش فکر نمیکند بلکه برای همه فکر میکند او ثروت را تا آخرین نفس زندگی جفت میکند بعد برای مملکت میگذارد اگر وارثی داشت سهمی باو میرسد و قسمت مهمش بتصرف دولت درمی آید و چون مالیات برارث فوق العاده سنگین و قسمت مهم ارث را دولت میبرد و اگر وارثی نداشت تمام ثروت بمصرف تعلیم و تربیت میرسد و قف بیمارستانها، مؤسسات خیریه و تأسیسات مذهبی میشود و در همه حال ثروت چرخهای اجتماعی و اقتصادی کشور را بهتر و سریعتر جریان و گردش میدهد.

او این طرز فکر میکند، حالا غلط یا صحیح بسته بنظر و قضاوت حضار محترم است. نه اینکه خیال بکنید امریکائی در زمان حیاتش بخود بدمیگذراند که پول رو بهم بگذارد. خیر خوب میخورد و خوب گردش میکند و از زندگی طبق ذوق و سلیقه خود که ممکن است ماهیچ نپسندیم لذت می برد اما اول خرجی نمیکند و دیناری از پول خود را بکسی مفت و بلاعوض نمیدهد. يك ميليون امریکائی اگر يك دلار بکسی قرض بدهد هر که ممکن نیست از آن يك دلار خود چشم پيوشد. افراط و تفریط در خانواده های امریکائی گناه عظیم بشمار میرود.

یقین دارم آقایان حضار محترم خیلی میل دارند بدانند ایرانی هائی که بآمریکا میروند چگونه میتوانند وضع زندگی خود را با زندگی آمریکائیها وفق دهند.

در این قسمت باید عرض کنم که دو طبقه از مردم ایران بآمریکا مسافرت میکنند. يك طبقه جوان هائی هستند که برای تحصیل اعزام میشوند و طبقه دیگر اشخاص مسن و خانواده هائیکه برای گردش یا تجارت و کار یا مأموریت میروند.

اما جوان ها - جوان ها اعم از دختر یا پسر ابتدای ورود خود بآمریکا تا چند ماه دچار زحمت و مشقت فوق العاده هستند و زندگی در آمریکا برای آنها تیره و تار است زیرا از محیطی بانجا میروند که آب خوردن را کلفت بد هانشان میگذاشته و جوراب و کفششان را هم با کمک کلفت و نوکر می پوشیده اند. از چنین محیطی بآمریکا وارد میشوند که این طرز رفتار و این جور زندگی مسخره است.

امریکائیا چگونه زندگی میکنند؟

بدینجهت چند ماهی در زحمت هستند و چون جوان هستند زود آشنا بمحیط میشوند و بکار می افتند و کم کم لذت درآمد را هم می چشند و از کار کردن پول درمی آورند و مردی متکی بنفس و معتمد بار می آیند. خیلی از جوانان محصل ایرانی را دیدم همان جوانهاییکه روزی یکساعت جلوی آئینه کروات خود را محکم میگردند و بسر و زلف خود در میرفتید پیراهن ساده یقه بازی پوشیده، آستین های خود را بالا زده روزی چند ساعت در رستوران ها ظرف شوئی میگردند و یا در کارخانجات پشت کوره یا دستگاه های دیگر کار میگردند.

این جوانها رفته رفته از زندگی در آمریکا خوششان می آید. هم آزادی فوق العاده را احساس میکنند و هم درآمد پیدا مینمایند. بهمین جهت خطر عدم مراجعت بکشور و میهنشان کاملاً احساس می گردد. چنانچه دیده شده است عده ای از همین جوانها پس از چند سال توقف و مانوس شدن بآن محیط از آمدن بمیهن خود سر باز زده اند و این موضوع قابل منتهای توجه است و اولیای اطفال باید متوجه این نکات باشند. گو اینکه سیستم کار در آنجا با اینجا زمین تا آسمان فرق دارد یعنی يك مهندس یا دكتر در اقتصاد و حقوق در ایران میتواند ترقیات زیادی داشته باشد و حقوق های گزاف بگیرد و ترقی نماید و در آنجا باید همین دكتر حقوق یا اقتصاد در کارخانه کار کند و چکش بزند تا دلار بگیرد معینا چون چند سال باین سیستم کار عادت کرده و در محیطی کار کرده است که بین کارگر و کارفرما و رئیس و عمله تفاوتی نیست و کار افتخار و بیکاری را تنگ میدانند از این لحاظ بآن وضع باوجود زحماتش خومی گیرند بخصوص اینکه دموکراسی و آزادی در آمریکا بعدی است که يك نفر خارجی کمتر احساس بودن در کشور بیگانه را می نماید.

اما خانواده ها و کسانیکه به قصد گردش و تفریح میروند، اینها از زندگی آمریکائی گریزانند زیرا آنجا دیگر شوهر و کلفت و نوکر و پیشخدمت وجود ندارد. هر کس نوکر خود و آقای خودش است و هر کس باید کار خودش را بکند. باینجهت هرگز ممکن نیست ایرانیها بتوانند بآن محیط ساده و بی قید و بی تکلیف انس بگیرند و هزار بار محیط

اروپا را برای گردش و تفریح بیشتر ترجیح میدهند و دوست دارند زیرا شباهت مختصری بزندگی خودمان دارد.

خوب در نظر دارم روزی که از نیویورک با هواپیما بسمت بروکسل حرکت کردیم و پس از توقف در یک جزیره در اقیانوس اطلس و ۱۹ ساعت پرواز در آسمان وارد بروکسل شدیم. همینکه داخل مهمانخانه شدیم چند پیشخدمت ما را احاطه کردند.

همه با دستکش های سفید، یکی در مهمانخانه را باز کرد دیگری ما را تا دفتر هتل بدرقه نمود، یکی دیگر تا در آسانسور ما را هدایت کرد.

در طبقه سوم مهمانخانه راهرو ها پر از مستخدم بوده وارد اطاق شدیم یک ردیف زنک خبر کنار تختخواب گذاشته شده بود. برای هر چیز مختصری باید زنک زد. زنک علیحده برای آبدار خانه، زنک علیحده و پیشخدمت مخصوص برای نظافت، یک پیشخدمت برای بردن و آوردن چمدان، یک پیشخدمت برای خواستن چیزی از پائین.

و راستی بعد از زندگی یکساله آمریکا این وضع برای ما عجیب بود.

من بیک چراغ پریموس احتیاج داشتم برای اینکه خودم را از پیشخدمتها خلاص کنم پائین آمدم بمدير رستوران مراجعه کردم. پریموس را بمن نشان داد. گفتم بدهید ببرم. گفت خیر کار شما نیست، شما بروید برای شما فرستاده میشود.

رفتم بالا. یکربع گذشت پیشخدمتی در اطاق را زد و با فراك و پیراهن آهار زده و دستکش سفیدش پریموس را آورد. *بر تمام جمل مع علوم انسانی*

بقدری تفاوت زندگی اروپا در وهله اول مرا متعجب ساخت که حد نداشت. البته زود باین وضع عادت کردم زیرا مدل زندگی خودمان است و سالها بآن مانوس بوده و هستیم. نظیر همین زندگی است که خودمان داریم البته با تفاوت مختصری و حال آنکه در آمریکا این وجودها را اینطور بیکار و باطل نگاه نمیدارند. اینها باید بجای فراك و پیراهن آهار دار و دستکش سفید لباس کاری بر تن کنند و در کارخانجات کار کنند و برای مسافرین مهمانخانه هم اینقدر تشریفات قائل نمیشوند. غذای ناهار و شام و حتی صبحانه را هیچوقت باطاق نمی آورند مگر هتل های خیلی مهم و بزرگ و در موارد استثنائی.

امریکائیا چگونه زندگی میکنند؟

اما آمریکائی ها بعکس ما که از زندگی در آنجا عاجزیم آنها از زندگی در ایران خوششان میآید زیرا تجمل و تشریفات در اینجا زیاد است. مثلاً يك آمریکائی وقتی در مهمانیهای ما شرکت میکند از زیادی خوراك و اقسام مختلف گوشت ها و خوراکیها مبهوت و گیج میشود. در ممالک پر ثروت و پر نعمت آمریکا هیچ وقت چنین میزهای رنگینی باین کیفیت و افراط و اسراف وجود ندارد بعلاوه طرز بر خورد و خوش و بش و ابراز محبت ایرانیها مهمانان آمریکائیا را مجذوب میکند چون در آمریکا این چیزها را هم نمی بینند. کسی وقت سرخاراندن ندارد چه برسد باینکه بیاید یکساعت با کسی خوش و بش کند وساعت های دراز وقت خود را با حرف و نقل بگذراند.

مهمانی های آنها خیلی ساده برگزار میشود. در مهمانی های بزرگ هر کس باید کار خودش را بکند چون نوکر و پیشخدمت نیست.

خلاصه اینکه زندگی آرام و راحت با وفور نوکر و کلفت که در آمریکا نیست. هوای پاک و لطیف نقاط مختلف ایران و از همه مهمتر تاریخ و تمدن قدیم ایران و هنرهای زیبای ایرانیان قدیم، خرابه های تاریخی و حجاری های قشنگ که نمونه عظمت و تمدن ایران قدیم است همه از چیز هائست که آمریکائیان را دل بسته و مجذوب ایران ما میسازد. آمریکائیا بتاریخ ملل قدیم توجه دارند دوست دارند کشور هائیکه روزگاری دارای قدرت و عظمت جهانی بوده اند بشناسند و بتاریخ و تمدن آن پی ببرند.

دکتر جردن و خانم ایشان نمونه بارزی از آمریکائی های ایران دوست و عزیز ما میباشند. دکتر جردن در اوس آنجلس منزل میکند و خانه کوچکی دارد که با منزل ما فاصله زیادی نداشت و ما اغلب از ملاقات ایشان لذت می بردیم.

من لازم نمیدانم میزان علاقه و محبت دکتر جردن و خانمش را نسبت بایران بعرض آقایان برسانم زیرا در ایران کسی نیست که آنها را نشناسد. همینقدر میگویم هر وقت نام ایران بمیان میآمد مثل این بود که نام معشوقی نزد عاشق برده شده، گاهی در ملاقات ایرانیها و با شنیدن نام ایران از شدت خوشحالی اشک در چشمان خانم جردن حلقه میزد. دکتر جردن بیوسته اخبار ایران را از من میگرفت و همیشه دعا میکرد که ایران روی سعادت و رفاهیت بیند.

روزی که خبر استخلاص آذربایجان را باتلفن باوادم بقدری خوشحال شد که وعده داد عصر آن روز بملاقات من بیاید. خودش و خانمش آمدند و آنقدر اظهار مسرت کردند که حد نداشت. خانه جردن از اشیاء ایران زینت یافته، تابلوها، فرشها، میزها، ظرفها همه از ایران است. از داشتن این اشیاء بسیار خوشحال بود و مهمانی نبود که داخل خانه اوبشود و در پیرامون صنایع ظریفه ایران شرح مبسوطی از دکتر جردن و خانمش نشود و یا از کوههای قشنگ و آب و هوای لطیف ایران سخن نگویند.

اما زندگی دکتر جردن و خانمش: شاید بی میل نباشید بدانید این دو زن و شوهر سالخورده چگونه زندگی میکنند.

من درست نمیدانم سن دکتر جردن و خانمش چیست ولی یقین دارم هر دو هشتاد را گذرانیده‌اند و شاید دکتر جردن نزدیک نودمالش باشد.

این زن و شوهر خانه خود را با کمک یکدیگر بدون معاونت نوکر و کلفت اداره میکنند.

صبحانه را در خانه میخورند ولی شام و نهار را در مؤسسه‌ای که فاصله کمی با خانه‌شان دارد و مخصوص سالخوردگان است میخورند. در آن مؤسسه آبونه هستند. مؤسسه ایست مذهبی که تمام وسائیل رفاهیت و آسایش مردان و زنان سالخورده را فراهم آورده و آنان را از داشتن کلفت و نوکر بی‌نیاز ساخته است. دکتر جردن مانند یک جوان پشت رل می‌نشیند. خانمش هم پهلوی دست او از صبح تا عصر دنبال کاری که دارند و بیشتر سرکشی بمؤسسات مذهبی و رسیدگی بامور خیریه و تعلیم و تربیتی است میروند.

اما طرز فکر امریکائی - باید اعتراف کرد که فکر امریکائی با ما این تفاوت را دارد که آنها بکارهای دسته جمعی عقیده مند هستند و ما از کارهای دسته جمعی گریزان هستیم. ما دوست داریم خودخواه باشیم تک و تنها کار کنیم و آنها پیشرفت و ترقی را در وحدت و همکاری تشخیص داده‌اند.

امریکائی بنظم و ترتیب خیلی معتقد است. تمام زندگی خود را روی برنامه

امریکائیا چگونه زندگی میکنند؟

صحیح و منظم در می آورد و همیشه آینده را در نظر میگیرد و روی آینده فکر میکند و کار خود را برای فردا تطبیق و تنظیم میکند.

یکی از صفات خوبی که در آمریکا وجود دارد راستی و صداقت است. دروغ و دیپلماسی بطوری که در دنیا معنا و مفهوم پیدا کرده است در آمریکا وجود ندارد در سیاست خارجی خود نیز رک و صریح هستند. بجز اسرار جنگی هیچ سر و هیچ رمزی را از ملت خود مخفی و مکتوم نمیدارند. وقتی خبر نگاران با رئیس جمهور مصاحبه میکنند هر چه می پرسند بی پرده و صاف و پوست کنده میگوید مگر مطالبی که بستگی با همان اسرار جنگی داشته باشد. بعقیده من سیاست استتار در این کشور پوچ و بی معنی است.

هر چه در دل دارند بزبان می آورند و دست آمریکائیا نزد سیاستمداران دنیا همیشه باز است و با همین صراحت اما باتکای قوای ملتی که کار میکنند و زحمت میکشد و مملکت را بجائی رسانیده است که يك اروپا را میتواند آذوقه دهد و دنیائی را از مواد صنعتی خود پر سازد، تا کنون جلو رفته و مقام مهمی را احراز کرده است.

یکی دیگر از خصوصیات امریکائی اینست که در برابر اجحاف تسلیم نمیشود و با مقاومت منفی تعدی را از بین میبرد. نزدیک بیک سال پیش هنوز مقررات جنگی در آمریکا وجود داشت. اداره نظارت بر قیمت ها و چیره بندی باقی بود.

گوشت مشمول موادی بود که اداره نظارت بر روی آن قیمت گذاشته بود در آنجا هم شرکت های طماع یافت میشود. شرکت ها و مردمانی پیدا میشوند که میخواهند از تعدی بر مردم بهره مند شوند ولی دوچیز این موضوع را تعدیل میکند یکی رقابت شدید که برای هر کار و هر چیز شرکت های بسیاری تأسیس و تشکیل شده و دیگری تنبیه اخلاقی خود مردم یا مقاومت منفی است که خود موجب تعدیل و جلوگیری از اجحاف میشود.

گوشت کمیاب بود برای اینکه قیمت را دولت در زمان جنگ ارزان تعیین کرده بود و این نرخ همچنان باقی مانده بود. کمپانی های گوشت فروش از رساندن گوشت بی بازار خودداری میکردند و بیشتر بخارج صادر میکردند و بیشتر بخارج صادر مینمودند. سال گذشته دولت نظارت خود را از خیلی چیزها منجمله گوشت برداشت. ناگهان در مغازه های

گوشت فروشی یخچالهایی که بصورت جعبه آئینه ساخته شده پراز گوشت شد اما قیمت های تعیین شده روی آن تفاوت فاحشی نمود. خود بخود مردم از خریدن گوشت صرف نظر کردند. گوئی يك قوه نامرئی و مر موز بتمام سا کنین این شهر اطلاع داد که گوشت نخورند تا ارزان شود يك هفته تمام مردم از خریدن گوشت صرف نظر کردند. با خوردن سبزیجات و چیزهای دیگر زندگی کردند و گوشت نمیخوردند و کمپانی های گوشت که در این خصوص باهم متحد شده بودند ناچار قیمت ها را پائین آوردند و بمیزان معتدلی رسانیدند.

...

یکی از ۴۸ کشور متحده آمریکا که امسال درست صدسال است در آمریکا بوجود آمده کشور یوتا میباشد. صدسال پیش يك عده مردم لغت و عور بازن و بچه خود از نواحی شرقی آمریکا در نتیجه آزار و زحمتی که بواسطه اختلاف عقیده و مسلک بر آنها وارد میآمد با عرابه و اسب و قاطر کوچ کردند و همینکه بدریاچه نمکی رسیدند گفتند ما اینجا را انتخاب میکنیم و در همینجا زندگی میکنیم زیرا دیگر کسی باینجا نمیآید. آمدند و این ایالت را برای خود انتخاب کردند و مشغول آبادی و عمران و ساختن شهر شدند. امروز نفوس این کشور از ۶۵۰ هزار نفر تجاوز نمیکند ولی دلم میخواست برای آقایان فرصتی بدست میآمد که این کشور را میدیدند که چگونه این مردم مهاجر آواره آنجا را بدون سرمایه روی اتکاء بسعی و عمل خود امروز باین مقام رفیع رسانیده اند که اکنون صاحب همه چیز است. خیلی از ایرانی ها فرزندان خود را برای تحصیل باین ایالت فرستاده اند. در شهر کوچک پروو (Provo) مشغول تحصیل میباشند.

آب و هوای این قسمت از آمریکا مثل ایران چهار فصل دارد. کوهستانی است و قیمت زندگی در آنجا هم ارزان تر از سایر نقاط است. تعجب خواهید کرد اگر بگویم اکثریت نفوس این ایالت یعنی در حدود ۴۰۰ هزار نفر امریکائی که دارای مسلک مورمون است در عمر خود لب بمشروبات الکلی نمی زنند سیگار نمی کشند و حتی قهوه هم نمیآشامند.

این اغراق نیست کسانی که فرزندان خود را باونیورسیتیه بريك هام یانك در (پروو)

امریکائیا چگونه زندگی میکنند ؟

فرستاده اند میدانند که محصلین این «اونیورسیتیه» حق ندارند مشروب بیاشامند و سیکار بکشند و قهوه بیاشامند و در تمام شهر پروو یک مغازه مشروب فروشی نیست. حاکم نشین کشور یوتا شهر (سالت لیک سیتی) است.

در این شهر یک مهمانخانه بزرگی وجود دارد که جزو دارائی کلیسای مورمونها است. در این مهمانخانه باشکوه و مجلل شرب مشروبات الکلی ممنوع است و برای اینکه مسافرین و مردم غیر از مورمون در زحمت نباشند این اجازه داده شده است که اشخاص می توانند شبهای رقص که معمولا شبهای یکشنبه است بطری مشروب خود را همراه بیاورند و سرمیز خود صرف کنند البته آنها تا ساعت مقرر و معین که در بیشتر نقاط امریکا از بعد از نصف شب کسی حق شرب مشروبات الکلی ندارد.

من در مسلك و معتقدات مذهبی مورمونها مطالعات زیاد کرده ام که حالا فرصت نیست در آن قسمت وارد شویم. علت عمده اختلاف نظری که این اقلیت با امریکائیها پیدا کردند و منجر به هجرت آنها از مشرق امریکا بایالت نمکزار یوتا گردید تعدد زوجات بود که بالاخره کنگره امریکا بوسیله وضع قانون جلوی این کار را گرفت و الا تا چند سال پیش هر مرد امریکائی مورمون حق داشت چند زن در اختیار بگیرد و تولید نفوس نماید.

مورمونها مردمان بسیار رؤف و مهربان و خونگرم هستند و در نتیجه زجر و فشار هائی که بر آنها وارد شد و حتی قبل از مهاجرت آنها را می کشتند. امروز یک کشور ثروتمندی را در اختیار گرفته و بقدری ترقی کرده اند که هیچ نمیتوان تصور کرد.

سرزمین زر خیز و متمول و مجلل آنها فقط یکصد سال از عمرش میگذرد.

یکی از علل ترقی سریع این اقلیت چهار صد هزار نفری که رو بهمرفته در تمام کره جمعیت آنها بیك ملیون میرسد حس تعاون و همکاری و کمک بیکدیگر است. هر فردی خود را موظف میداند صدی ده عایدات خود را برای توسعه کشاورزی، امور صنعتی، تعلیم و تربیت و بهداشت ایالت یوتا بپردازد و چند صد میلیون دلار از این راه بدست می آید که بطور منظم و روی اصول دقیقی خرج کارهای مولد ثروت میگردد.

اینکه کشور یوتارا در این جا مثال آوردم برای این بود که این قطعه از کشورهای متحده امریکا از حیث آب و هوا و منابع طبیعی و کشت و زرع شباهت تامی بکشور ما دارد و من نمیدانم چه عیب و نقصی در کشور ما و یا ساکنین آن وجود دارد که يك کشور که مجموع نفوسش از شهر تهران کمتر است يك معدن بزرگ مس دارد که روزی نهمصد تن مس خالص استخراج میکنند و از بزرگترین معادن مس دنیا بشمار می-رود.

محصولات کشاورزی آنها فوق العاده خوب و بقسمت های شرق امریکا صادر میشود. حشم داری در این منطقه خیلی معمول است. همینطور تربیت طیور. تنها صادرات تخم مرغ این کشور در یکسال بیست ملیون دلار است.

ما هرگز نباید مأیوس باشیم. بلکه با یکدنیا امید و آرزو باید بمیدان فعالیت و کار قدم گذاریم. در تربیت فرزندان خود و تشویق آنها بکار اهتمام ورزیم. کم کم حس همکاری و تشریک مساعی را در سایه ایجاد امنیت اجتماعی و قضائی ترویج و توسعه دهیم. اعتماد و اطمینان داشته باشیم که با هوش و استعداد ذاتی که در ایرانیان وجود دارد و با ثروت های دست نخورده دیگر که در زوایای کشور ما موجود است می توانیم بدون هرگونه کمک و مساعدت خارجی و با سرمایه های ملی دست بکار شویم و از آخرین وسایل و ابزار و ادواتی که در دنیا اختراع شده است در هر رشته استفاده کنیم و راهی راپیش گیریم که سایر ملل مترقی پیش گرفته اند و سعادت مند شدند.

اگر بخواهیم و کوشش اهتمام ورزیم یقین داشته باشید خیلی زود موفق و پیروز

خواهیم شد.

پایان